

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

محمد شریف منصور

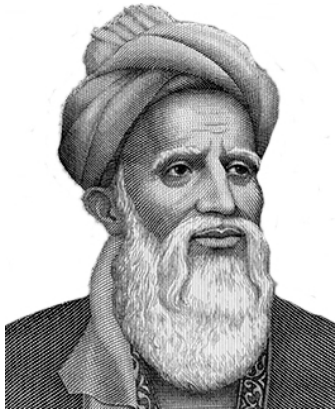
۳۰ جولای ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه رودکی سمرقندی

بخش اول



استاد عبدالله جعفر بن محمد رودکی، ملقب به سلطان شاعران و امام فنون سخن، در سال ۲۴۴ در یکی از توابع سمرقند به دنیا آمد. در مورد این که چرا وی رودکی نامیده می شود دو نظر وجود دارد، نخست این که وی در جایی به نام رودک به دنیا آمده بود و دوم این که وی بر بربط (عود/رود) را بخوبی می نواخت. [۱] رودکی استعداد عجیبی در یادگیری و به خاطر سپردن مطالب داشت چنان که در هشت سالگی همه قرآن را حفظ کرد و قرائت قرآن را بخوبی آموخت و از همان زمان سرودن شعر را شروع کرد و در ردیف نخستین شاعران زبان فارسی قرار گرفت. رودکی در پهلوی نبوغش در یادگیری، صدای دلکش و دلنشینی هم داشت و از استاد ابولعبک بختیار نواختن بربط را بخوبی

آموخته بود. [۲] رودکی مداح و همنشین محبوب امیر نصر بن احمد سامانی (ملقب به امیر سعید) بود و در وصف او شعر میسرود:

حاتم طائی توئی اندر سخا

رستم دستان تویی اندر نبرد

نی، که حاتم نیست با جود تو راد

نی، که رستم نیست در جنگ تو مرد [۳]

رودکی در سفر و حضر همراه و همنشین امیر و از لطف و حمایت او برخوردار بود، به حدی که امیر در ازای به نظم در آوردن کتاب کلیله و دمنه، هشتاد هزار درم نقره به رودکی پاداش داد [۴] و به خاطر همین لطف و مرحمت امیر، رودکی زندگی خوبی داشت، چنان که خود می گوید:

امروز به هر حالی بغداد، بخاراست

کجا میر خراسانست، پیروزی آنجاست

می هست و درم هست و بت لاله رخان هست

غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست. [۵]

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی

ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود. [۶]

یکی از مشهورترین شعرهای رودکی، شعر معروف بوی جوی مولیان است که حکایتی خواندنی دارد. می گویند امیر نصر بن احمد سامانی، عادت داشت که فصل های زمستان را در بخارا، پایتخت دولت سامانی سپری کند و تابستان به سمرقند یا یکی دیگر از شهرهای خراسان برود.

یک سال نوبت به شهر هرات رسید و امیر در فصل بهار به بادغیس رفت و بادغیس، در آن زمان سر سبز ترین شهر خراسان بود و امیر مدتی در آنجا اقامت کرد و پس از آن به هرات رفت و هرات هم شهری آباد بود و مورد پسند امیر قرار گرفت به همین خاطر اقامت امیر در آنجا بیش از آنچه در نظر گرفته بودند، ادامه یافت و با وجود اصرار درباریان به بازگشت به بخارا، امیر چهارسال در هرات ماند و هر فصلی که می رسید، بازگشت را به فصلی دیگر موکول می کرد. درباریان که دلتنگ بخارا و خانواده هایشان شده بودند دست به دامان رودکی شدند و از او خواستند که به هر روشی که خودش می داند امیر را ترغیب کند که دوباره به بخارا بازگردد و به او وعده دادند که در ازای این کار، پنج هزار دینار به او پاداش خواهند داد. رودکی پذیرفت و پس از اندکی تفکر، به این نتیجه رسید که با نثر، نمی تواند آنطور که باید و شاید، امیر را بر سر اشتیاق بیاورد و او را وادار کند که به بخارا بازگردد، به همین خاطر شعر موزونی سرود و آهنگی ساخت و بامداد، که امیر از خواب نوشین برخاسته بود به دیدار او رفت و چنگ را برداشت و خواند:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او

زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنگ ما را تا میان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماهست و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

هنگامی که رودکی به این بیت رسید، امیر که سخت مشتاق بازگشت به بخارا و دیدار مجدد آن شهر زیبا شده بود، بی درنگ از جا برخاست و پای برهنه در رکاب اسب نهاد و رهسپار بخارا شد. [۷]
ادامه دارد...

پی نوشت ها:

- ۱- تذکره شعراء، دولتشاه سمرقندی، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، انتشارات اساطیر، ص ۳۱
- ۲- آلیاب الایاب، محمد عوفی، به اهتمام ادوارد براون، انتشارات بریل، ج دوم، ص ۶
- ۳- دیوان رودکی، تهیه و تنظیم: سایت فرهنگی، اجتماعی و خبری تربت جام، ص ۶
- ۴- تذکره الشعراء، ص ۱۰
- ۵- دیوان رودکی، ص ۴
- ۶- همان، ص ۴
- ۷- چهار مقاله، احمد بن عمر بن علی نظامی سمرقندی، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی، به کوشش دکتر معین، انتشارات ارمغان، ص ۴۹-۵۳